

# سوگندنامه

## نویسندگان مسلمان

محمد اسفندیاری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

من، نویسنده مسلمان، با علم به اینکه سوگند یاد کردن به نام خداوند، بس بزرگ و تعهد آفرین است، به نام خداوند دانا و شنوا سوگند یاد می‌کنم که به آنچه در «سوگندنامه نویسندگان مسلمان» آمده است، عمل کنم:

- گمراه کردن مردم را گناهی بزرگ دانم و از نوشتن هر مطلب گمراه کننده، هرچند از زبان دیگری، دوری جویم و همت خود را به هدایت مردم معطوف سازم.

- برای مردم چیزی بنویسم که نیاز دارند، نه هرچه می‌پسندند.

- پاسدار ارزشهای اخلاقی باشم و از درج مطالب غیر اخلاقی، گو اینکه از زبان دیگری، پرهیزم و عفت قلم را پاس دارم.

- فضل تقدم دیگران را انکار نکنم و کوششهای گذشتگان را کوچک نشمارم.

- از حق نهراسم و شجاعت پذیرفتن و دانستن داشته باشم.

- سخن دیگری را تعبیر به سوء نکنم و، فراتر از آن، آن را حمل به صحت کنم.

- آنچه را می‌دانم، در مقابل آنچه نمی‌دانم، نمی‌ازیمی و کمی از بسی بدانم.

- شجاعت حق گفتن و شهادت حق نیوشیدن داشته باشم و از این و آن نهراسم.

- در تنویر عقول و تطهیر نفوس بکوشم.

- قلمم را نفروشم و برای خوشداشت و بدداشت کسی سخن نگویم.

- گسترش علم، ارتقای سطح علمی مردم و مبارزه با جهل را بر خود فرض شمارم.

- در اندیشه آن نباشم که کسی سختم را نمی‌پذیرد، دربند آن

- تقوای فکری را بس بزرگ و بزرگترین فریضه بشمارم.

- از پرگفتن و یاوه گفتن پرهیزم و کم و پرورده بگویم.

- درباره هیچ موضوعی غلو و تقصیر نکنم.

- حُسن بیان را جانشین قوت برهان نکنم.

- آنچه را نمی‌دانم، نپذیرم و، نیز، انکار نکنم.

- حقیقت را فدای مصلحت نکنم و آن را برتر از هر مصلحتی بدانم.

- حق را از هر کسی، گرچه اهل باطل، بپذیرم و باطل را از هیچ کس، گرچه اهل حق، نپذیرم.

- حق را فدای هیچکس، هرچند عزیز باشد، نکنم و آن را عزیزتر از هر عزیزی بدانم.

- اختلاف افکار را به رسمیت بشناسم و از تحمیل عقیده بر دیگری پرهیزم.

- هیچ مسلمانی را تکفیر نکنم و هیچ سخنگویی را به سخنی که نگفته است، منسوب و محکوم نکنم.

- در دوستی و دشمنی عدالت بورزم و در بیان خوبیها یا بدیهای هرکس انصاف بدهم.

- از سفسطه و مغالطه پرهیزم و هیچکس را اغرا و اغوا نکنم.

- راه بر اندیشه‌های دیگران نبندم و آزادی اندیشه و بیان را پاس دارم.

باشم که سخنم در واقع صحیح باشد.  
 - کتمان حق و سکوت از حق را گناهی بزرگ شمارم و، هرگز،  
 بدان تن ندهم.  
 - علم را با حلم بیامیزم و رفق و مدارا پیشه سازم و شرح صدر  
 داشته باشم.  
 - علم را بزرگترین سرمایه دانم و آن را به پای سرمایه داران  
 نریزم.  
 - فهم حق را در انحصار خود و همفکرانم ندانم.  
 - آبروی همگان را محترم بشمارم و کسی را هتک نکنم.  
 - لغزش قلم را از لغزش زبان سهمگینتر بشمارم و در نوشتن به  
 خود سخت بگیرم.  
 - در بیان حق صریح باشم و مدهانه نکنم.  
 - سخن درست بگویم و درست، سخن بگویم و یا سخن نگویم.  
 - حق را به اشخاص نسنجم، بلکه اشخاص را به حق بسنجم.  
 حقگرا باشم، نه شخصگرا.  
 آنچه را می دانم بزرگ شمارم و آنچه را نمی دانم خوار ندانم.  
 - خود را به ادب نفس بیارایم و زبانم را به دروغ و استهزا  
 و ناسزا و دیگر آفات نیالایم.  
 - با مغز دیگران نیندیشم و از تقلید دوری کنم. استقلال رأی  
 داشته باشم و از سر تحقیق سخن بگویم.  
 - همه حقیقت را بگویم، نه جزئی از آن را و، هرگز و هیچگاه،  
 جزئی از حقیقت را همه حقیقت وانمود نکنم.  
 - برای بزرگ نمودن خود، دیگران را کوچک نکنم.  
 - به دیگران، بویژه همگان خود، حسد نورزم و عرصه رقابت  
 را از حسادت بپیرایم.  
 - برای به چنگ آوردن حقیقت به هر جایی چنگ اندازم  
 و سخت بکوشم.  
 - در مقابل کسی که زبانش بسته است، زبان را بسته دارم.  
 - خانواده و جامعه خود را معیار حق و باطل شمارم.  
 - به درستی آنچه می نویسم یقین داشته باشم و از گمان  
 دوری گزینم.  
 - از حقیقت، بد دفاع نکنم و به باطل، بد حمله نکنم.  
 - چون سخن نسنجم، از جوابش نرنجم.  
 - با نگریستن به یک طرف یک موضوع، از نگریستن به طرف

دیگر آن غفلت نورزم و از یکسونگری پرهیزم.  
 - درباره آنچه نمی دانم و یا دانسته هایم کافی نیست، توقف کنم  
 و از اظهار نظر پرهیزم.  
 - به تحسین ارباب اغماض و تقییح اصحاب اغراض التفات نکنم.  
 - ماورای فکر خود را ماورای حقیقت قلمداد نکنم.  
 - چنانکه خوب سخن گفتن را می آموزم، خوب سخن شنیدن را  
 بیاموزم.  
 - به پر بار بودن نوشته ام بیندیشم، نه پر برگ بودن آن.  
 - با حب و بغض داوری نکنم و، نیز، در داوری درنگ و از  
 شتابزدگی و پیشداوری و یکسونگری و مطلق بینی  
 دوری کنم.  
 - راه سوء استفاده از نوشته هایم را ببندم و اجازه ندهم که سوء  
 استفاده کنندگان دستاویز سوئی از آن بسازند.  
 - به دانسته های خود اقتصار و از دانسته های دیگران اعراض  
 نکنم، بلکه دانسته های دیگران را به دانسته های خود  
 اضافه کنم.  
 - تحریف و تقطیع حقیقت را گناهی بزرگ شمارم و قلم بدان  
 نیالایم.  
 - آنچه را می دانم تجاهل نکنم و آنچه را نمی دانم از گفتن  
 نمی دانم شرم نکنم.  
 - حقگویی و تلخگویی را یکی نپندارم: هر سخن تلخی را حق  
 شمارم و هر سخن حقی را - که خود تلخ است - با تلخ گفتن،  
 تلختر نکنم.  
 - برای کسب شهرت ذره ای از حقیقت فاصله نگیرم.  
 - نکوهش دانش مندان را سخت تر از کیفر قدرتمندان بدانم.  
 - از تسبلی ذهنی دوری کنم و با پذیرش سخنهاى قالبی  
 و کلیشه های رایج، خود را از اندیشیدن معاف نکنم.  
 - تعصب نورزم و رخصت ندهم که دیگران نیز، حتی برای من،  
 تعصب بورزند.  
 - سخن کسی را به جای برهان قبول نکنم و به دیگری نیز  
 نقبولانم و خود نیز ادعای بدون دلیل نکنم.  
 - حق را بزرگتر از خود شمارم و از خود بزرگ بینی دوری  
 جویم و خود را معیار حق و باطل نپندارم و استبداد به رأی را  
 ناروا دانم.

- مدح و تملق نگویم و نشنوم.

- برای کسب قدرت و یا تقرب به ارباب قدرت و یا خوشداشت اهل قدرت از حقیقت فاصله نگیرم.

- اکثریت و اقلیت را معیار حق و باطل قلمداد نکنم. در پی حق باشم، گرچه پیروان آن در اقلیت باشند؛ و جانب باطل نباشم، گرچه جانبداران آن در اکثریت باشند.

- اگر لازمه حق گفتن، خرد شدن باشد، به آن گردن نهم؛ اما اگر لازمه بزرگ شدن، باطل گفتن باشد، به آن تن ندهم.

- به سخن بنگرم، به سخنگو ننگرم.

- درباره هیچکس گزافه نگویم و کسی را به افراط نستایم و از بزرگان اسطوره نسازم و آنان را بزرگتر از آنچه هستند نشان ندهم.

- هیچ مقام و فضیلتی را، که خود کسب نکرده‌ام، انکار و از بزرگان سلب نکنم.

- با انگشت آلوده، بر عیب دیگران انگشت نگذارم و، مراقب باشم که، با انگشت بر عیب دیگران گذاشتن، انگشت خود را آلوده نکنم.

- عمومی کردن علم را با عامیانه کردن علم خلط نکنم و از عوامزدگی و عوامفریبی دوری جویم.

- برای دانا نمودن خود با داناتر از خود نستیزم.

- دل را با زبان و زبان را با عمل یکی کنم.

- برای احقاق حق، باطل نگویم و برای ابطال باطل، جز حق نگویم.

- انتقادپذیر باشم و، فراتر از این، به انتقاد از خود پردازم و به اشتباه خود اعتراف کنم و آن را نپوشانم.

- اندیشه را با اندیشه پاسخ بگویم و از اُشتملم پرهیزم.

- از نو بودن سخنی نهراسم و آن را انکار نکنم؛ چنانکه کهن بودن نظری را دلیل درستی آن نشمارم.

- گفته‌ام بر اندیشه‌ام پیشی نگیرد. اول بیندیشم، وانگهی بگویم؛ نه آنکه نخست سخن بگویم و سپس به آن بیندیشم.

- آنچه را نمی‌دانم، نگویم و هرچه را هم می‌دانم، نگویم.

- از ترس و طمع پرهیزم تا بتوانم حق بگویم.

- تقدم فضل را در فضل تقدم ندانم و حجاب معاصرت را به کنار زنم.

- درست سخن بگویم، درشت سخن نگویم.

- اندیشه درست را در حاصل ضرب اندیشه‌ها بدانم.

- در انتخاب یارد و قبول عقیده‌ای، سود و زیان شخصی خود را دخالت ندهم.

- با گفتن حق، اراده باطل نکنم.

- شجاعت علمی داشته باشم و از رد سخن رایج - که نادرست است - و قبول سخن نادر - که درست است - نهراسم.

- سخن دیگری را به خود، همچنین سخن خود را به دیگری، نسبت ندهم.

- از قلم بیشتر نسازم و کسی را با آن نیازارم.

- چنان نویسم که، لا اقل، به یک بار خواندن بیرزد.

من، نویسنده مسلمان، با علم به اینکه

«مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ

عَتِيدٌ»، این سوگندنامه را - که بر پایه

آموزشهای اسلامی فراهم آمده و بیانگر

«آیین اخلاقی نگارش» است - پاس

می‌دارم و متعهد می‌شوم به آنچه

سوگند یاد کردم، جامه عمل پوشم.

والله على ما نقول وكيل.

### تذییل و توضیح

سوگندنامه نویسندگان مسلمان، تعهدنامه نویسندگان به خداوند

دانا و شنواست که چگونه بنویسند و چسان ننویسند. درباره این

سوگندنامه تذکر نکاتی چند بایسته می‌آید که باختصار می‌گویم

و از خواننده این متن فروتنانه می‌خواهم که در آن تأمل کند. باری

نخواهم در این نوع گفتن بسی

که حرفی بس ارکار بندد کسی

یکم: سوگندنامه نویسندگان مسلمان، به طور ضمنی، بیانگر

«آیین اخلاقی نگارش» (و به عبارت دیگر «ادب نویسندگی»)

است.<sup>(۱)</sup> شگفت است که درباره «آیین نگارش»، فراوان سخن

۱. از این رو اگر کسی لازم نمی‌بیند که سوگند یاد کند تا بدین متن عمل کند،

مطالعه آن را، بلکه دقیق شدن در آن را، رها نکند. چه، چنانکه اشارت

رفت، این سوگندنامه مشتمل بر آیین اخلاقی نگارش (ادب نویسندگی)

است و از هر نویسنده‌ای انتظار می‌رود که این اصول اخلاقی را بداند و به

کار بندد. اضافه کنیم که از هر خواننده‌ای هم انتظار می‌رود که از نویسندگان انتظار داشته باشد که بدین اصول اخلاقی وفادار باشند.

دارند و اینان دست در مغز یک ملت، بلکه ملت‌ها. قصور و تقصیر آنان فراتر از این نیست که منجر به مرگ انسان می‌شود؛ اما قصور و تقصیر اینان منجر به مرگ انسانیت می‌شود. پس با نظر به اهمیت نویسنده‌گی و خطیر بودن این حرفه، لازم بود که متنی به عنوان سوگندنامه نویسندگان فراهم شود و هر نویسنده‌ای بدان سوگند یاد کند و از این رهگذر ضمن آگاه شدن به وظایف خویش، متعهد به انجام آن گردد. الحمدلله الّذی هدینا لهذا.

**چهارم:** ممکن است گفته شود که سوگندنامه باید کوتاه باشد تا ممکن شود که چند نفر در فرصتی کوتاه (در یک جلسه)، آن را بخوانند و بدان سوگند یاد کنند، اما سوگندنامه حاضر بلند است و ممکن نیست که چند نفر در یک جلسه بتوانند به آن سوگند یاد کنند. خاطر نشان می‌کنیم که سوگندنامه حاضر به گونه‌ای فراهم شده که با خواندن بند اول آن - که کوتاه است - سوگند به سراسر متن محقق می‌شود. پس بدین جهت اشکالی بدین متن نیست. اما این بنده بعد متن این سوگندنامه را مختصر نکرده و به کلی‌گویی نپرداخته است. چه، مقصود این بوده که نویسندگان به همه اصول و فروع و جزئیات اخلاقی نگارش آگاه شوند و دقیقاً بدانند که باید چسان بنویسند و چگونه ننویسند. در اینجا کلی‌گویی (بیان اینکه نویسندگان باید حق بنویسند و از باطل دوری کنند و ...)، چندان کارآمد و مفید نیست. لازم است نویسندگان به یکایک وظایف خویش متفطن شوند و خوب بدانند که با این سوگند، عهده‌دار چه وظایفی می‌شوند.

**پنجم:** سوگندنامه نویسندگان مسلمان بر پایه آموزشها و ارزشهای اسلامی فراهم آمده و متکی به قرآن و حدیث است. می‌توان بدینند این سوگندنامه را شرح کرد و کتابی مفصل در شرح همه آن نگاشت. خوانندگان این متن مطمئن باشند که «آنچه را نمی‌دانم، نپذیرم و، نیز، انکار نکنم»، برگرفته از چند

۱. از جمله می‌توان به سوگندنامه بقراط و سوگندنامه مونپلیه و سوگندنامه عساف و سوگندنامه شورای نظام پزشکی فرانسه و سوگندنامه ژنو و سوگندنامه دانشکده پزشکی تهران اشاره کرد. سوگندنامه ژنو مصوب مجمع عمومی انجمن پزشکی جهانی در سپتامبر ۱۹۴۸ در ژنو است. سوگندنامه‌های فوق در کتاب ذیل آمده است: ابوتراب نفیسی، تاریخ اخلاق پزشکی (دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، ۱۳۷۱)، ص ۱۸۶-۱۹۸.

گفته و مقاله و کتاب نوشته شده است، اما درباره «آیین اخلاقی نگارش»، بسیار کم سخن رفته و شاید هم بتوان گفت که سخنی نرفته است. این در حالی است که «ادب نفس» مهمتر از «ادب درس» است و «آیین اخلاقی نگارش» مهمتر از «آیین نگارش» است و «سخن درست گفتن» مهمتر از «درست سخن گفتن».

این را نیز بگویم که همه گناهان را به سه بخش می‌توان تقسیم کرد: گناهان فکری (چون کفر و شرک)، گناهان قلبی (چون بخل و حسد) و گناهان عملی (چون قتل و ظلم). شرط پرهیز از گناهان فکری، تقوای فکری است و شرط پرهیز از گناهان قلبی، تقوای اخلاقی و شرط پرهیز از گناهان عملی، از میان اقسام گناهان، گناه فکری بزرگتر و سهمگینتر از دیگر گناهان است؛ چنانکه از میان اقسام تقوای تقوای فکری مهمتر از دیگر اقسام تقوا و رکن آنهاست. مقصود از بیان این نکته این است که بر هر نویسنده مسلمان فرض است که از گناهان فکری پرهیزد و خود را به تقوای فکری بیاراید. و سوگندنامه نویسندگان مسلمان، به طور ضمنی، بیانگر «اصول تقوای فکری» است و هر که آن را به کار بندد، تقوای فکری را رعایت کرده است.

**دوم:** تا آنجا که اینجانب می‌داند و کندوکاو کرده است، تا کنون متنی به عنوان سوگندنامه نویسندگان و یا سوگندنامه نویسندگان مسلمان و یا مانند آن، فراهم نشده است. متن حاضر نخستین نوشته‌ای است که در این باره فراهم آمده و لذا چندان انتظار نمی‌رود که کامل و جامع باشد. البته نویسنده در این باب بسیار تأمل کرده و کوشیده است که این سوگندنامه جامع ویژگیهای مهم یک نویسنده مسلمان باشد. حداقل اینکه متن حاضر می‌تواند دستمایه‌ای برای تدوین متنی کاملتر، و شاید هم مختصرتر و فشرده‌تر، باشد.

**سوم:** عجیب است که در جهان، از جمله در جهان اسلام، چندین سوگندنامه پزشکی فراهم شده و پزشکان موظفند که پیش از اشتغال بدین فن سوگند یاد کنند،<sup>(۱)</sup> اما تا کنون سوگندنامه نویسندگان فراهم نشده است. با اینکه حرفه نویسنده‌گی مهمتر و خطیرتر از حرفه پزشکی است و حتی پزشکان نیز به این نکته معترفند. اشتغال پزشکان به جسم انسانها و اشتغال نویسندگان به روان آنهاست. آنان دست در نبض چند بیمار

آیه قرآن و چند حدیث است. تنها بخش دوم این بند (انکار نکردن آنچه نمی دانیم)، موضوع مقاله ای است از استاد مرتضی مطهری که در هشت صفحه به آن پرداخته است.<sup>(۱)</sup> نویسنده دیگری نیز در همین باره مقاله ای نوشته است در سی و شش صفحه و بتفصیل از آن سخن گفته و آیات و روایات متعددی در ذم انکار کردن ندانسته ها آورده است.<sup>(۲)</sup>

همچنین این بند سوگندنامه که «چون سخن نسنجم، از جوابش نرنجم»، با الهام از این حدیث امیرالمؤمنین است: مَنْ قَالَ مَا لَا يَتَّبِعِي سَمِعَ مَا لَا يَشْتَهِي.<sup>(۳)</sup> هر که بگوید آنچه را سزاوار نیست، بشنود آنچه را خواستار نیست.

و نیز با الهام از این حدیث آن حضرت است: نَكِيرُ الْجَوَابِ مِنْ نَكِيرِ الْخِطَابِ.<sup>(۴)</sup> ناخوشایند بودن جواب از ناخوشایند بودن خطاب است.

و نیز با الهام از این حدیث آن حضرت است: لَا تَقُولَنَّ مَا يَسُوءُكَ جَوَابُهُ.<sup>(۵)</sup> مگو آنچه را جوابش ناخوشایند توست. و نیز با الهام از این حدیث آن حضرت است:

أَجْمِلُوا فِي الْخِطَابِ تَسْمَعُوا جَمِيلَ الْجَوَابِ.<sup>(۶)</sup> خطابتان را نیک کنید تا جواب نیک بشنوید.

و نیز با الهام از این حدیث آن حضرت است:

لَا تُبْسِئِ الْخِطَابَ فَيَسُوءَكَ نَكِيرُ الْجَوَابِ.<sup>(۷)</sup>

خطاب بد مکن که جواب بد ناراحت کند.

چنانکه فردوسی گفته است:

نگر تا چه کاری همان بدروی

سخن هرچه گویی همان بشنوی

و نیز گفته است:

کسی کو خریدار نیکی بود

نگوید بدی تا بدی نشنود

و سعدی گفته است:

مگوی آنچه طاقت نداری شنود

که جو گشته گندم نخواهی درود

و نیز گفته است:

آن گوی که طاقت جوابش داری

گندم نبری به خانه چون جو کاری

و نیز گفته است:

هر که سخن نسنجد از جوابش برنجد.

و ناصر خسرو گفته است:

مگو ناخوش که پاسخ ناخوش آید

به کوه آواز خوش ده تا خوش آید

و نیز گفته است:

آنچه خواهی که مدرویش مکار

وانچه خواهی که مشنویش مگوی

و صائب گفته است:

دهن خویش به دشنام میالا زنهان

کاین زر قلب به هر کس که دهی باز دهد

و عنصر المعالی گفته است:

خوب گوی تا خوب شنوی ... هرچه

بگویی ناچاره بشنوی ... و هرچه

بگویی از نیک و بد جواب چشم دار،

و هرچه نه خواهی که بشنوی مردمان را

مشنوان.<sup>(۸)</sup>

بس کنیم و دیگر بار یاد کنیم که پشتوانه این سوگندنامه

۱. مقاله «انکارهای بیجا»، چاپ شده در کتاب بیست گفتار.

۲. مقاله «درک کردن و رد کردن»، چاپ شده در کتاب کتاب پژوهی:

پژوهشهایی در زمینه کتاب و نقد کتاب، به قلم محمد اسفندیاری.

۳. جمال الدین محمد خوانساری، شرح غرر الحکم و درر الکلم تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث). (چاپ سوم: دانشگاه تهران،

۱۳۶۶)، ج ۵، ص ۲۹۱، ح ۸۴۱۷.

۴. همان، ج ۶، ص ۱۷۱، ح ۹۹۶۳.

۵. همان، ج ۶، ص ۲۶۱، ح ۱۰۱۵۵.

۶. همان، ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۲۵۶۸.

۷. همان، ج ۶، ص ۳۰۰، ح ۱۰۳۲۴.

۸. این سخن عنصر المعالی در سه موضع قابوس نامه آمده است. جمله اول او

در باب ششم قابوس نامه جمله دوم در باب سیزدهم و جمله سوم در باب

بیست و نهم است.

**هفتم:** هر صنفی، اخلاقی ویژه دارد و شرط تقوای هر صنف، رعایت اخلاق ویژه آن است. در مثل اخلاق ویژه صنف فروشندگان این است که کمفروشی و گرانفروشی نکنند و ... و اخلاق ویژه صنف دیگر، چیز دیگری است. معیار تقوای هر صنف، رعایت اخلاق ویژه آن صنف است. می شود که فردی اخلاق عمومی اش پسندیده باشد، اما اخلاق صنفی اش ناپسند باشد؛ چنانکه گاه عکس این نیز صادق است. به هر حال اخلاق صنفی فراتر از اخلاق عمومی است و هر صنف را باید به اخلاق صنفی اش محک زد.

۱. از جمله رجوع شود به کتاب احیاء علوم الدین غزالی که بخشی از آن (الکتاب الزایع من ریع المهلکات ج ۳، ص ۱۱۷ - ۱۷۳)، به آفات زبان اختصاص دارد. غزالی در این کتاب بیست آفت زبان را شمرده و شرح کرده و روایات متعددی درباره آن آورده است. وی می گوید: «اعصی الاعضاء علی الانسان اللسان... و انه اعظم آلة الشيطان فی استغواء الانسان.» (ج ۳، ص ۱۱۷). یعنی زبان گناهکارترین عضو انسان و بزرگترین ابزار شیطان در گمراه ساختن اوست. همچنین به کتاب المحجبة البيضاء، از فیض کاشانی، رجوع شده که بخشی از آن (الکتاب الزایع من ریع المهلکات، ج ۵، ص ۱۹۰ - ۲۸۸) به آفات زبان اختصاص دارد. فیض نیز در این کتاب بیست آفت زبان را شمرده و شرح کرده و روایات متعددی درباره آن آورده و همان سخن غزالی را - که در فوق گذشت - تکرار و تأیید کرده است. همچنین به کتاب جامع السعادات نراقی رجوع شود که در جلد دوم آن به صورت پراکنده از آفات زبان بحث شده است. نراقی نیز می گوید: «هو [اللسان] اضر الجوارح بالانسان و اعظمها اهلاکاً له و آفاته اکثر من آفات سائر الاعضاء.» (ج ۲، ص ۳۳۹). یعنی زبان زیانبارترین عضو انسان و مهلکترین است و آفات آن بیش از آفات دیگر اعضای انسان است. همچنین به کتاب ذیل رجوع شود که مفصلترین کتابی است که درباره آفت زبان نوشته شده است: مهدی فقیه ایمانی. نقش زبان در سرنوشت انسانها، یا، زبان بر سر دو راهی (قم، مؤلف، ۱۳۶۹). در این کتاب - که مشتمل بر ششصد و پنجاه و چهار صفحه است - از یکصد و نود آفت زبان بحث شده است.

۲. مارتین لوتر کینگ در کتاب ندای سیاه (ترجمه منوچهر کیا، انتشارات لوکس، ص ۸) می گوید: «بسیاری از مردم مطالب چاپی را بعنوان حرف آخر و درست می پذیرند...» حال آنکه به گفته ادوارد براون (به نقل از علامه قزوینی در کتاب مقالات قزوینی، انتشارات اساطیر، ج ۵، ص ۱۱۰۳): چاپ، چیزی نیست جز تکثیر یک نسخه و این عمل مکانیکی تکثیر نسخ، ابتدا ایجاد اهمیتی به مندرجات آن نسخه نمی کند. اگر خودش فی نفسه اهمیتی نداشته باشد و یا مهم باشد، نه چاپ کردن آن بر اهمیتی آن می افزاید و نه به حال نسخه خطی مانند آن از اهمیتی آن می کاهد... همچنین علامه شوشتری در کتاب التجمعة فی شرح اللمعة (مکتبه الصدوق، ج ۱، ص ۳۶۱) می گوید: «لو بُنی علی ان یعمل بكل سواد علی بیاض فعلی الانسانية السلام فضلاً علی الاسلام.»

۳. ابوالفضل بیهقی. تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر قیاض. (چاپ چهارم، نشر علم، ۱۳۷۴) ص ۹۱۲.

آموزشها و ارزشهای اسلامی است و نویسنده هنگام فراهم کردن این متن انبوهی از آیات و روایات و سخنان حکمت آمیز را مطرح نظر داشت.

**ششم:** در جای خود ثابت و روشن شده و ما نیز خود می نگریم که آفات زبان بیش از آفات دیگر اعضای انسان است.<sup>(۱)</sup> اما این هم دانستنی است که آفات قلم بیشتر از آفات زبان و سهمگینتر از آن است. توضیح مطلب اینکه اگر کسی به دیگری یک دروغ بگوید، «یک» دروغ گفته و یا اگر یک سخن باطل بگوید، «یک» گناه کرده است. اما اگر نویسنده ای یک دروغ و یا یک سخن باطل بنویسد، «یک» دروغ ننوشته و «یک» گناه نکرده است، بلکه هزاران دروغ نوشته و هزاران گناه کرده است؛ یعنی به تعداد نسخه های نوشته اش و یا به اندازه خوانندگانش. باری خطاها و گناهان هر نویسنده در تعداد نسخه های نوشته شده اش و یا در تعداد خوانندگانش ضرب می شود و، در واقع، بیشتر می گردد. پس اگر نویسنده ای یک دروغ یا مطلب باطلی در کتابش بیاورد و کتابش در بیست هزار نسخه چاپ شود، در واقع یک گناه نکرده، بلکه بیست هزار گناه کرده است. آری از این روست که می گویم آفات قلم بیشتر و سهمگینتر از آفات زبان است.

این را نیز نگفته نگذاریم که تأثیر قلم بیش از زبان است و مردم به آنچه می خوانند بیش از آنچه می شنوند اطمینان دارند.<sup>(۲)</sup> در نتیجه آفات قلم گمراه کننده تر از آفات زبان است. لذا به گفته مسعود سعد سلمان:

نبشتن ز گفتن مهتر شناس  
به گاه نوشتن به جا آر هوش  
به گفتن تو را گر خطایی افتد  
ز بر ربط فزونت بمالند گوش  
و گر در نبشتن خطایی کنی  
سرت چون قلم دور ماند ز دوش

و به گفته بیهقی:

احتیاط باید کردن نویسندگان را در هر چه نویسند که از گفتار باز توان ایستاد و از نبشتن باز نتوان ایستاد و نبشته باز نتوان گردانید.<sup>(۳)</sup>

يَكْتُمُونَ. یعنی به زبانهایشان چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خداوند به آنچه کتمان می‌کنند داناتر است.

در سوره صف (۶۱)، آیه ۲ و ۳، آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. یعنی ای مؤمنان چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ نزد خداوند بس منفور است که چیزی را بگویید که انجام نمی‌دهید.

در سوره بقره (۲)، آیه ۴۴، آمده است: أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ؟ یعنی آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید؟

در سوره بقره (۲)، آیه ۴۲، آمده است: وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. یعنی حق را به باطل نیامیزید و آن را کتمان نکنید و حال آنکه می‌دانید.

در سوره ق (۵۰)، آیه ۱۸، آمده است: مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ. یعنی [انسان] هیچ سخنی نمی‌گوید مگر آنکه در کنار او نگهبانی حاضر است.

اینها کمی از بسی از آیات قرآن مجید است که اهل سخن را به سخته‌گویی دعوت می‌کند. بر نویسندگان مسلمان فرض است که این آیات را در گوش کنند و فراچشم دارند و با احتیاط بنویسند و بدانند که از کلمه کلمه کتابشان سؤال می‌شود. کوتاه سخن اینکه نویسنده مسلمان باید چنان بنویسد که گویی در پایان کتاب خویش می‌میرد. وَ لَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ.

نویسندگی نیز اخلاقی ویژه دارد و شرط تقوای نویسندگان، رعایت «اخلاق نویسندگی» است و شرط رعایت اخلاق نویسندگی، علم به اخلاق نویسندگی است؛ آن هم علم تفصیلی. کلی‌گویی در اخلاق، بویژه اخلاق نویسندگی، چندان کارساز و سودمند نیست. نمی‌شاید توصیه‌هایی کلی به نویسندگان کرد و تنها از آنان خواست که حقگرا باشند و راست و درست بنویسند، بلکه باید انگشت بز جزئیات نهاد و یکایک آفات نویسندگی و لغزشگاههای آن را برشمرد و به تفصیل از وظایف نویسندگان سخن گفت. دریغاکه از سخن گفتن درباره اخلاق نویسندگی دریغ شده و به این مهم، اهتمام نشده و هر چه سخن گفته شده درباره آیین نویسندگی (ادبیات) است.<sup>(۱)</sup> تو گویی درست سخن نوشتن مهمتر از سخن درست نوشتن و مقدم بر آن است؛ حال آنکه عکس این است. از حافظ است:

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی

هشتم: در آیات و روایات متعددی به اهمیت سخن گفتن و آیین آن اشاره شده است. این دسته از آموزشهای اسلامی راهبر نویسندگان به سنجیده‌گویی است و همواره باید نصب‌العین آنان باشد. مناسبت را، نقل شماری از آیات قرآن است تا نویسندگان نیک بنگرند که در برابر کلمه نوشته خویش مسؤول هستند و از آنان بدقت حسابرسی می‌شود.

در سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷۰، آمده است: قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا. یعنی استوار سخن بگویید.

در سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۲، آمده است: إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا. یعنی چون سخن گویند، عدالت بورزید.

در سوره بقره (۲)، آیه ۸۳، آمده است: قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا. یعنی با مردم نیک سخن بگویید.

در سوره طه (۲۰)، آیه ۴۴، خطاب به موسی و هارون آمده است که با فرعون: قُولُوا لَهُ قَوْلًا لَئِنَّا. یعنی پس با او نرم سخن بگویید.

در سوره حج (۲۲)، آیه ۳۰، آمده است: وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الرُّورِ. یعنی از سخن باطل دوری کنید.

در سوره آل‌عمران (۳)، آیه ۱۶۷، در مذمت اهل نفاق آمده است: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا

۱. البته در سالهای گذشته در جهان بحثهایی درباره اخلاق روزنامه‌نگاری در گرفته است. از جمله می‌توان به متنی که ذیل عنوان «اصول بین‌المللی اخلاق حرفه‌ای در روزنامه‌نگاری» تهیه شده است، اشاره کرد. این متن شامل ده اصل و سه صفحه است و به کوشش هشت سازمان روزنامه‌ای منطقه‌ای و بین‌المللی در سال ۱۹۸۳ میلادی تهیه شد. متن یاد شده در کتاب ذیل آمده است. یونس سُکرخواه، خبر. (چاپ اول، تهران، مرکز گسترش آموزش رسانه‌ها، ۱۳۷۴). ص ۱۲۵ - ۱۲۸. درخور گفتن است که متن فوق مشتمل بر همه اصول اخلاقی در روزنامه‌نگاری نیست و بسا نکته‌های اصلی و اساسی‌ای وجود دارد که بدان اشاره نرفته است.